

به نام خداوند جان و خرد

پاسخ به پرسش‌هایی پیوسته با نشر «دفاعنامه» م.ط. بدخشی

(در «دیدگاه‌ها»¹، سایت گفتمان و «خراسان‌زمین»)

خدمت برادر محترم پهلوان قیام‌الدین «قیام»، مبارز استوار و رفیق روزگاران دشوار، محترم عبدالحفیظ بهروز از جوانترین سنگرداران دیروز میدان‌های داغ نبرد برای آزادی و آگاهی، محترم فرزاد مجیدپور، جوان با استعداد و پرتلاش و شیفته آموزش و به گفته خودش «تشنه‌ی دنیای معرفت» و محترم محب بابک شاید جوانترین در این میان، که دلبستگی جدی‌اش به کار «پژوهش» حرمت‌برانگیز و نشانه امیدبخش به آینده تابناک وی است، درود می‌فرستم و برای هر کدام تندرستی و خوشبختی و کامیابی آرزو می‌کنم. دوستان نامبرده پس از نشر «دفاعنامه» در سایت گفتمان و «خراسان‌زمین»، پرسش‌ها، پیشنهادها و اشاره‌هایی را مستقیم و غیرمستقیم در برابر من گذاشته‌اند.

با ابراز سپاس از عزیزان نامبرده، وعده می‌سپارم که برای برآورده‌شدن پیشنهادهای‌شان در حد توان و امکان خواهم کوشید.

باید اذعان کنم که در ابتدا حس تحسین نسبت به محترم پهلوان قیام که همواره پرسش‌هایی را بادقت و موشگافی بسیار مطرح می‌کنند، همراه با هراسی درآمیخته با احترام از برخورد بسیار جدی‌شان به مسایل، جرأت پاسخ‌گویی به سؤال‌های ایشان را، آن‌هم در پهنه انترنیت کاملاً از من سلب کرده بود! راست بگویم حوصله سؤال و جواب بسیار، به علت کهولت و عوارض دیگر صحتی نیز چندان نمانده است! اما سپاسگزارم از استاد میرکریمشاه خان که مرا هم تشویق و تشجیع کرد و هم ملتفت ساخت که خاموشی‌ام خداناخواسته بی‌ادبی برداشت نشود!

بنابراین پایین‌تر می‌کوشم به پرسش‌ها و «توضیح»‌ها در نبشته محترم پهلوان، پاسخ، توضیح و نگاه خود را بیان کنم.

در یادداشت «تحفه نوروزی: دفاعنامه جاودانیاد محمد طاهر بدخشی»، خاطره‌ای از دیدارم با بدخشی در زندان ولایت کابل را یادآور شده بودم. این خاطره با نشر «مطلبی» در روزنامه «کاروان» در باره بدخشی گره خورده بود، که جریان ماجرا آنجا آمده ... و غیرمستقیم با «دفاعنامه ...» بدخشی رابطه پیدا می‌کرد. اما هدف اصلی، نشر دفاعنامه محمد طاهر بدخشی به مثابه یک سند تاریخی و مهم، پس از نیم سده برای نخستین بار در یک سایت انترنیتی بود.

¹- بخش «دیدگاه‌ها در باره این نوشته»

چون این خاطره و «مطلب» منتشره در آن روزنامه حواشی بودند و یادآوری از آنها با متن و اصل «دفاعنامه» رابطه مستقیم نداشت، همان چند جمله، برای بیان آنها کافی پنداشته شده بود.

با طلب پوزش از محترم پهلوان گرامی، این جا هم با همین باور، جواب من به سؤال های مربوط به آنها تا بتوان کوتاه خواهد بود. امیدوارم گستاخی تعبیر نشود!

در بخش (الف) نبشته محترم پهلوان «قیام» پس از جملاتی، چند سؤال شماره وار مطرح شده است. در زیر، جمله هایی با سؤالها از اصل کاپی شده و با رنگ سرخ مشخص می شود. پاسخ های آنها نیز به ترتیب، زیر هر شماره می آید.

محترم پهلوان «قیام»:

«محترم محبوب الله کوشانی ... !

...

شما ... ؛ پیش از متن «دفاعنامه...» ماده وار اشاراتی به چند مطلب داشتید، به اجازه شما به چند و چون بخشی اشارات مزبور می پردازم:

الف. درست نیم قرن پیش، شما در ایام تعطیلات تابستانی سال ۱۳۴۸ تعلیمی از خارج به افغانستان سفر کردید و محمد طاهر بدخشی را در آن هنگام در توقیف خانه ولایت کابل ملاقات نمودید. م. ط. بدخشی نا رضایتی خویش را از مطلبی زیر عنوان «محمد طاهر بدخشی در دفاع از خود رساله نوشته» که در روزنامه «کاروان» نشر شده بود ابراز داشت و به شما وظیفه سپرد به دفتر روزنامه «کاروان» رفته وسیله اعتراض ایشان درباره شوید و شما چنان کردید. ...

در ضمن چند موضوع واضح نگردید:

۱ - محتوای «رساله» مزبور چه بوده که باعث نارضایتی شدید بدخشی گردید؟»

پاسخ:

- به نظرم سوء تفاهم رخ داده است. در آن روزنامه «مطلبی» زیر عنوان «محمد طاهر بدخشی در دفاع از خود رساله نوشته» چاپ شده بود؛ نه اینکه «رساله» ای چاپ شده باشد تا از «محتوا» ی آن سخن به میان آید.

- «باعث نارضایتی شدید بدخشی» چه بود؟ (در نوشته من «نارضایتی» بدخشی صفت «شدید» ندارد)

پاسخ:

- بدخشی «مطلب» نشرشده را «توطئه‌گرانه و تحریک‌آمیز» دانسته بود! (اگر کسی بخواهد بیشتر بداند، بهتر است به روزنامه «کاروان» آن روزها مراجعه کند!)

«2 - آیا اعتراض بدخشی کتبی بود یا شفاهی و پیامد اعتراض و نارضایتی چه شد؟»

پاسخ:

- شفاهی.

پیامد اعتراض؟ هیچ! «کاروان» آنچه را خواسته بود چاپ کرده بود؛ بدخشی که ناراض بود اعتراض!

«3 - همچنان محتوای «رساله» نشر شده در روزنامه «کاروان» با محتوای «دفاعنامه بدخشی» تفاوتی داشت؟»

پاسخ:

- اصلاً «رساله» ای از نام بدخشی در آن روزنامه نشر نشده بود که بتوان از "تفاوت" محتوای آن با محتوای "دفاعنامه"ی بدخشی سخن گفت.

«4 - معلوم که بدخشی بعد از محاکمه برائت گرفت و پس از رهایی با مدیر مسئول «کاروان» عبدالحق واله دعوی را راه انداخت یا خیر؟»

پاسخ:

- دعوایی راه اندازی نشد!

«5 - آیا میشود متن آن «رساله» را در کلکسیون سال ۱۳۴۸ «کاروان» پیدا کرد؟»

پاسخ:

- بی‌تردید جوینده سخت‌کوش چیزی خواهد یافت؛ اما «رساله» نخواهد بود!

«ب. نوشتید؛ کم و بیش یک سال پیش، از جمله نخستین طرح مرام «جبهه خلق ها و ملیتهای تحت ستم» و شماری از اسناد مهم دیگر [؟] از برکت نشر «توضیحات و پاسخ ها...» در اختیار من [کوشانی] قرار گرفت!

توضیح. جای خوشبختی است که «شماری از اسناد مهم دیگر» در اختیار شما قرار گرفته، اما تعداد و فهرست آن نزد شما محفوظ ماند و انتظار می کشیم اگر بسیار محرم نباشد؛ بدانم/بدانیم - آن مرد یا مردان خدا کی باشند که این همه اسناد معتبر را در مدت

این سالها نزد خود نگاه داشته و اگر ممکن باشد «پیاده» به پای بوسی جنابشان بروم. لازم می افتد نامی از ایشان گرفته شود و مورد قدردانی قرار گیرند.

به نظر اینجانب جز آرشیف سازمان/حزب منبع دیگری را در این باب سراغ ندارم.»

توضیحات من در رابطه با بخش (ب):

آری پس از نشر «توضیحات و پاسخها...»، و به برکت آن، شماری از اسناد سازمانی که نه تنها برای سازمان و تاریخ آن، بلکه بعضی از آنها برای تاریخ اندیشه‌های سیاسی در افغانستان بسیار مهم و بی‌پیشینه است و من به جستجوی آنها چشم‌درد و سرگردان بودم، به صورت «عکس» برایم فرستاده شد. و یکی از آنها همین نخستین «طرح مرام» است!

سوگمندان برخلاف «نظر» شما که ضمنی و اندک شکبرانگیز در جمله آخر این بخش آورده اید: «به نظر اینجانب جز آرشیف سازمان/حزب منبع دیگری را در این باب سراغ ندارم.»، نشانی از آن (طرح مرام) در به‌گفته شما «آرشیف سازمان/حزب» تا کنون دیده نشده است! اما خوشبختانه از «آرشیف شخصی» یک تن از صادق‌ترین و پاک‌نهادترین «مردان خدا» و از پاکبازترین و با ایمان‌ترین اعضای «سازمان/حزب» به‌دست آمد!

- مطمئنم که با نشرکردن «تعداد و فهرست» همه اسناد در «انترنیت» در شرایط کنونی شما هم موافق نخواهید بود. اما در این مورد مشخص، «تعداد و فهرست» را هم خواهید دید!

- اما در ارتباط با نام‌بردن از افراد، به نظرم هم با توجه به اوضاع نامطمئن و بسیار پیچیده استخباراتی درکشور و هم از نگاه اخلاقی و نه‌تنها این‌ها ... نباید بی‌احتیاط و بسیار بی‌پروا بود! به‌ویژه در حالت‌های خاص، نام‌بردن از شخص یا اشخاصی باید حتماً پس از اخذ اجازه از ایشان صورت گیرد! بالاخص از جانب کسانی مانند من که از دور، دست به آتش دارند!

- نام‌بردن از «آن مرد ... که این همه اسناد معتبر را در مدت این سالها نزد خود نگاه داشته و اگر ممکن باشد»، شما حاضرید «پیاده» به پای بوسی جنابشان» بروید، سهل است! به‌خصوص از کسی که با درد و دریغ سه - چهار ماه بیشتر نمی‌گذرد که همه ما را از «پای‌بوسی» خود برای همیشه محروم کرده است!

واقعیت اینست که امروز تنها به برکت نوک خامه زیبای شادروان استاد جمشید خان خاوری آن نماد بی‌همتای صدق و شرف، آموزگار راستین راستی و درستی و گوهر نابی از بلندمندی و فروتنی از یک سو و از فیض هوش و فراست سرشار و احساس مسؤلیت بلند فرزند فاضل و خردمند و نیکوسیرتش فریدون جان خاوری از سوی دیگر، یگانه نسخه مهم‌ترین سند سازمانی یعنی نخستین «طرح مرام» را دسترس داریم.

چون قرار بود سند بااهمیت دیگری از شمار آن «اسناد مهم» به زودی با نسخه نسبتاً کاملتری از «طرح مرام» یکجا با نمونه فوتوکاپی نسخه دستنویس آنها نشر شود؛ و هم به خاطر مخاطب قرارگرفتن من در برابر پرسش‌ها و «توضیح‌ها» و پیشنهادهای شما پس از نشر «دفاعنامه» زنده یاد بدخشی، نیاز بود تا از عزیزی که به دستور پدر «عکس» این اسناد را به دسترسم قرار داده بود، برای نامبردن و نبردنش نیز کسب اجازت شود؛ با فریدون جان خاوری تلفونی تماس گرفتم و چنین پیشنهاد کردم:

اکنون که پاسدار اصلی اسناد به جاودانه پیوسته است، برای ادای دین و قدردانی از وی که با خون جگر و در برابر نور شمع و «الکین» این سندهای مهم تاریخی را نسخه‌برداری کرده و از نابودی نجات داده است، باید نام مبارک و نمونه دستنوشته‌اش همچون قدیمترین و معتبرترین نسخه یگانه دست‌داشته از نخستین «طرح مرام»، همچون میراث بسیار ارزشمندش، معرفی و آشکار شود!

همچنان در مورد بیان چگونگی فرستادن این اسناد و رد و بدل‌شدن ایمیل‌ها بین ما و ذکر نام خودش اجازت حاصل شد!

این هم شواهد برای رفع هرگونه شک شما در مورد اینکه اسناد چگونه و چه زمانی به دست من رسیده است:

کاپی نخستین پیام غیرمنتظره از فریدون جان خاوری برای من پس از نشر «توضیحات و پرسشها...» از طریق ایمیل:

feraidoon feraidoonkhawari »

Mo, 06.03.2017 07:06

کاکای گرامی‌ام، کوشانی صاحب، را درود فراوان!
نیشته‌تان را زیرنام- متن توضیحات و پاسخهای محبوب الله کوشانی درباره گذشته سازا، طی دیدارها با جوانان در کابل- از سایت خراسان‌زمین کاپی گرفته و برای پدرم برده بودم؛ پس از مطالعه، مرا مأمور ساختند تا برای آن «...توضیحات..» به کفالت ایشان، از شما سپاس‌گزاری نمایم. همچنان فرمودند: «دیر کردند و درست». و در رابطه به مسوولیت‌هایی که به

اما در

مورد کتابچه‌ی یادداشتی که از پدرم بود، و باید پس از کسب اجازه‌ی ایشان، آن را تایپ و به شما ارسال نمایم؛ باید یادآور شوم که از یکسو عنوان‌هایی را که شما مدنظر داشتید در آن کتابچه نبودند و از سوی دیگر، مصروفیت‌های کاری برایم فرصت نداد که چیزهای موجود در آن کتابچه را تایپ نموده و برای تان بفرستم. اینک، عنوان‌های موجود در آن دفتر یادداشت را

برای تان می‌نویسم؛ اگر مناسب فرستادن باشند، عکس‌شان را برای تان خواهم فرستاد.

۱- نظر و عمل ما در مورد انقلاب افغانستان و آزادی خلق‌ها و ملیت‌های کشور (طرح مرام)

۲- تفاسیر بر کلیات مرام جبهه‌های خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم (از بدخشی صاحب)

۳- چقدر یا چه اندازه آگاهی انقلابی کسب کرده‌اید؟

۴- ملیت چیست؟

۵- مسأله‌ی ملی در افغانستان

۶- آیداولوگ‌های فیودالی چه می‌گویند؟

در اخیر، به امید تندرستی شما و همه‌ی اعضای فامیل گران‌ارج‌تان!!
با تجدید احترام

فریدون خاوری»

کاپی ایمیل پاسخ من به فریدون جان خاوری:

»: 2017-03-08 18:20 GMT+04:30 ma ko

فریدون جان گرامی، برادرزاده‌ی ارجمند سلام؛ بسیار خوشحالم که از حال خودت و سلامتی و «رضایت» نسبی «پیر» سخت‌گیر و «مرشد» مهربانم خبر دادی؛ حس کنج‌کاوی شما جوانان برای دانستن واقعیت‌های تاریخی در پیوند با سازمان با افتخار خونین‌کفنان و سرزمین خونبار و ویران‌مان مرا واداشت تا به شمه‌ای از حقایق اشاره کنم که گفتن‌شان برای من بسیار سهل نبود و شنیدن‌شان برای برخی، به‌ویژه منسوبین «طایفه‌ی انحرافی و سنگرباخته» نیز آسان نخواهد بود؛ اما به حکم وجدان و احساس مسؤلیت در برابر تاریخ باید گفته می‌شدند و ضرور است که تا حد ممکن با استناد به اسناد معتبر بسیار بیشتر از این نیز گفته شوند؛ بی‌پروا از این‌که آن «طایفه» چه واکنشی معقول و نامعقول نشان خواهد داد!

امیدوارم زندگی اندکی دیگر مجال بدهد تا با کمک شما و به خصوص استاد خان [] که شاید بتواند در دسترسی من به چنین اسناد بیشتر مددگار باشد (من شخصاً خدمت‌ش مراجعه خواهم کرد اما شما نیز در این کار خیر «واسطه» ام شوید!)، به گونه‌ی مستند به زوایای تاریک دیگری در رابطه با تاریخچه‌ی س.ا.ز.ا روشنی بیشتری افکنده شود تا از جعل و تحریف آن حتی‌المقدور جلوگیری گردد. به این منظور، چون داستان من خالی است، حتا به کوچک‌ترین سند نیاز دارم و عناوینی را که شما برشمرده‌اید، جهانی از خوشی برایم ارمان داده‌اید! لطفاً هرچی زودتر عکس همه‌ی آن‌ها را و اگر استاد خان [] در این زمینه رهنما و مشوره‌دهنده‌ی بسیار خوبی می‌تواند باشد، اسناد مهم دیگری را نیز لازم ببیند، برایم بفرستید.

به «پیر»م استاد جمشید خان درود و ارادت و سپاس از «رضائیت»ش می‌فرستم و به‌خاطر حرف‌های تشویقی‌اش محکم در بغل می‌گیرمش، خدا کند استخوان‌هایم را نشکند! او یگانه کسی از نسل من است که همیشه الگوی صداقت و ایمان بوده و هرگز مرا تنها نگذاشته است. برایش از من بگو: پیر سپاسگزارم!

به استاد [] خان، به بهروز جان و همه اعضای خانواده نجیب‌تان سلام‌های گرم و مخلصانه‌ام را وسیله شوید.»

پاسخ فریدون جان به ایمیل من:

feraidoon feraidoonkhawari »

So, 19.03.2017 08:26

کاکای گرامی، کوشانی صاحب، را درود فراوان درود و سپاس‌تان را برای پدرم رساندم، ایشان نیز متقابلن سلام می‌گفتند. استاد [] خان نیز وعده نمودند که اسناد دست‌داشته‌شان را، که اینک نزد دوست دیگری می‌باشند، با شما شریک خواهند ساخت. اینک بخشی از یادداشت‌هایی را که وعده‌ی ارسال‌شان را داده بودم عکس گرفته به شما ارسال داشتم، امید است مفید واقع شوند.

با تجدید احترام و به امید تندرستی کامل شما و متعلقان نجیب‌تان!
فریدون خاوری»

پاسخ من به ایمیل فریدون جان:

2017-03-19 19:41 GMT+04:30 ma ko »

فریدون جان عزیز سلام؛ سپاس بسیار از ارسال شماره‌های 2 و 3 از جمع 6 عنوانی که معرفی کرده بودید. خواهش می‌کنم اگر فرستادن شماره‌های باقیمانده همزمان ممکن نباشد، لطفاً شماره 1 (طرح مرام) را هرچه زودتر و شماره‌های 4، 5 و 6 را به تعقیب آن بفرستید. این کار شما خدمت بزرگی است که برای روشن‌شدن تاریخ سازمان و حزب‌تان و جلوگیری از جعل و تحریف آن توسط مغرضان و «طایفه انحرافی و سنگرباخته» انجام می‌دهید.

با اغتنام از فرصت فرارسیدن نوروز باستانی و سال نو خورشیدی و فصل بهاران و شگوفایی را برای استاد جمشید خان، استاد [] خان و برای خودت و همه اعضای

خانواده نجیب‌تان مبارک‌باد می‌گوییم. امیدوارم سال نو برای شما و وطن و وطنداران سال بهتر از پار و پیرار ... باشد!»

پاسخ فریدون جان به من: «

2017-03-20 8:47 GMT+04:30 feraidoon feraidoonkhawari :

کاکای بزرگوار درودها نثار‌تان!

من روزانه انترنت محدودی در دسترس دارم و هم چنان انترنت ضعیف است اسناد زیاد را نمیتواند ارسال کند. بنیان‌یادداشت‌ها را به گونه‌ی پراکنده و در دسته بندیهای کوچک به شما می‌فرستم؛ انشاءالله همه‌اش را خواهم فرستاد. پس از امروز تا یکشنبه‌ی آینده، در دفتر نخواهم بود، به خاطر رخصتی سر سال. باقی مانده را پس از یکشنبه‌ی آینده می‌فرستم.

متقابلن فرارسیدن سال نو را به شما و سایر اعضای محترم فامیل‌تان مبارک‌باد می‌گوییم.»

امیدوارم ارائه‌کاپی ایمیل‌های فوق‌شک و بدگمانی‌ها را کم از کم کاهش دهد!

«ج. ادامه دادید؛ امیدوارم پس از نشر این «دفاع‌نامه» تعدادی از عزیزان خواننده به آرشیف‌های خود و پدران خود و یا دوستانشان، که از دستبرد حادثات در امان مانده باشند، لطف کرده زحمت بکشند و سری بزنند چه‌ای بسا که گنج‌های پنهان دیگری نیز به دست آید!»

توضیح. من متیقن‌استم نزد هیچ محترم و عزیزی، هیچ دست‌نوشته معتبر بدخشی و یا اسناد سازمانی/حزبی وجود ندارد تا چشم به راه دریافت آن/آنها باشیم.»

نگاه من به توضیح شما:

اینکه شما با چنان اطمینان «متیقن» استید که «نزد هیچ محترم و عزیزی، هیچ دست‌نوشته معتبر بدخشی و یا اسناد سازمانی/حزبی وجود ندارد» حتماً نزد خود شواهد و دلایل محکمی دارید! من به این «متیقن» بودن شما حرمت می‌گذارم. اما اجازه بدهید که من نیز حق داشته باشم خلاف آن را متیقن باشم؛ یعنی من برعکس شما باور کامل دارم که هم «اسناد سازمانی/حزبی» و هم برخی از دست‌نوشته‌های بدخشی به شمول بعضی دست‌نوشته‌های معتبرش نزد تعدادی محترمان و عزیزان، جدا از «سه منبع» معرفی‌شده توسط شما نیز وجود دارد! چنانچه به یک نمونه‌اش تازه آشنا شدید! بیش ازین بایسته نمیدانم این‌گونه مسایل را بدون نیاز در رسانه‌های انترنیتی مطرح کنم!

«سه منبع/گنجینه وجود دارد.»

۱. آرشیف سازمان/حزب نزد محمد حسن جان رستاقی و شما در «توضیحات و پاسخها.» از آن یاد کردید و با سفارش شما در سفر سال ۱۳۹۶ به افغانستان- قسمتی/بخشی آنها را به چشم سر مشاهده کردم...؟!»

نگاه من:

من در «توضیحات و پاسخها...» هرگز و اصولاً نامی را به عنوان «آرشیف سازمان/حزب» مان به کار نبرده ام و از نزد کسی بودن آن هم «یاد» نکرده ام! و تا اکنون نیز برای من این «نام» علی‌الاصول مفهوم مصداقی ندارد!

منظور شما از «یادکردن» من به این ارتباط در «توضیحات و پاسخها...» شاید اشاره به یکی از این سه مورد باشد که در آن آمده است:

زیرنویس شماره (10):

«10 - با همه تلاش خستگی‌ناپذیر حسن جان رستاقی که در همین‌جا از زحمات بسیارش برای دسترسی به چند سند مهم دیگر صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنم، این شماره «اخبار هفته» تا هنوز به دست نیامده است. هرگاه به دست آید، به‌حیث سند ارائه خواهد شد. (ص 20 توضیحات و پاسخها...)

در اینجا به «تلاش خستگی‌ناپذیر حسن جان رستاقی» اشاره شده و «از زحمات بسیارش برای دسترسی به چند سند مهم» سپاس‌گزاری شده است. چون اگر حسن جان رستاقی بنا به خواهش و اصرار من، دو سه هفته همه روزه کتابخانه به کتابخانه در میان کلکسیون‌های چند جریده و روزنامه سرگردان نمی‌بود، پروتوکول همکاری بین «ح.د.خ.ا.» و «س.ا.ز.ا.» و یا سند «اطلاعیه» انحلال و پیوستن «سفزا» به ح.د.خ.ا. امروز به دسترس همگان قرار نمی‌داشت! اما متأسفانه شماره مورد نیاز «اخبار هفته» را با وصف تلاش بسیار پیدا نکرد.

و در جای دیگری:

«... ولی بنابر ناگزیری‌های فعالیت‌های مخفی و غیر علنی در رژیم‌های استبدادی، هنوز حرف‌های ناگفته و اسناد نشر نشده نه‌چندان کم از بنیادگذار و برخی پیش‌کسوتان سازمان و حزب ما وجود دارد که تا کنون به دلایل معقول و نامعقول مجال بیان و نشر نیافته اند.» (ص 82)

این‌جا یک واقعیت به شکل عام مطرح شده است. به کدام «آرشیف...» یا به قول شما «گنجینه» مشخص نزد کسی اشاره نشده است.

و جای دیگر:

«هنگام آماده کردن متن پروتوکول همین بحث‌ها، از برکت سعی خستگی‌ناپذیر برخی از دوستان، به‌ویژه سنگرنشین بی‌ادعا، فروتن ولی همیشه یار استوار قامت روزهای بدمان محمدحسن جان رستاقی که عمر پُرفیض همراه با سلامت و سعادتش دراز باد، خوشبختانه توانستیم به شماری از اسنادی کمیابی دسترسی یابیم، که بعضی از آنها به خدمت‌تان قرار گرفته اند.» (ص. 82 و 83)

در اینجا هم دسترسی «به شماری اسناد کمیاب...» به «برکت سعی... برخی دوستان...» و «به ویژه... حسن جان رستاقی» یادآوری شده است. مثلاً فوتوکاپی «ضمیمهٔ نمبر 1» به پروتوکول همکاری «ح.د.خ.ا.» و «س.ا.ز.ا.» از طریق معلومات و کوشش حسن جان با همکاری تشکیلات بدخشان به دستم رسید!

در رابطه با «سفارش» من: اکنون هم اگر شما سفری به وطن داشته باشید، و از من بخواهید، می‌توانم آدرس‌های دیگری را برایتان «سفارش» دهم! اما «به چشم سر مشاهده» کردنتان را نمی‌توان تضمین کرد!

«۲. نزد خود شما که مربوط به گنج دانی آرشیف یاد شده می باشد.»

نگاه من:

صادقانه می‌گویم به استثنای مجموعهٔ توحیدی ناتمامی از خاطرات بدخشی به نام «یادداشتها» که می‌دانستم نزد محمد ح. جان است، از مشخصات مواد و اسناد دیگر اطلاع دقیق نداشتم.

سال‌ها پیش ارسال فوتوکاپی همین سند را از طریق شخص مطمئن، از نامبرده تقاضا کردم. آن روزها با داکتر رنگین دادفر سینتا آشنایی و روابط نزدیک داشتیم. و م. ح. جان کتابچهٔ «یادداشتها» را به دست وی فرستاد که با امانت‌داری به من رسید. بدون همین «سند» از دست‌نوشتهٔ بدخشی دیگر اسکن، فوتوکاپی و یا عکس هیچ سندی از هیچ منبعی تا نزدیک به دو سال پیش چه در خارج و چه در داخل وطن چنان آسان، و بدون عذر و زاری و خون جگر و حتا در اوایل بدون سوگندهای غلیظ وطنی(!) به‌دست‌رسم گذاشته نشده است! حالا از سرنوشت بربادرفتن زحمت‌های بسیار یک مرحله در این راستا می‌گذریم که یادآوری آن برای من هنوز درآورد است!

مطمئن باشید اگر زندگی کمی دیگر مجال بدهد، با احساس مسئولیتی که از نظر تاریخی به دوش من است و من سنگینی و حساسیت آن را می‌دانم، چند سند نسبتاً «مهم» دسترس دیگر که سزاوار نشر پنداشته شود، خدمت علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت!

«۳. جناب شهباز ایرج زیر عنوان «اندیشه ستم ملی» به تاریخ ۹ آبان ۱۳۹۷ خ در سایت بی بی سی نوشت: «...گفته می شود که کار انتشار دست نوشته های او [بدخشی] شامل خاطراتش زیر دست است.»

توضیح. زمانی جستجو کردم و به جناب شهباز ایرج در تماس شدم، اسناد و مدارک یاد شده از طریق شما به خانواده شادروان بدخشی در کشور بریتانیا نزدیک به یک دهه قبل گویا؛ به عاریت داده شده است. معلومات دیگری نیز دارم در فرصت دیگر خدمت تان عرض خواهم کرد...»

نگاه من:

آقای شهباز ایرج ژورنالیست جوان و با استعداد است. در محدوده شناخت و روابط خود معلومات به دست آورده و در باره بدخشی برای بی.بی.سی. مقاله نوشته است. خدا خیرش بدهد از نوار صوتی بدخشی که اصالت دارد، آنچه به نظرش جالب آمده، نیز استفاده کرده است. مابقی حرف و حدیث‌های ژورنالیستیک درست و نادرستی را شاید مطابق ذوق خود و پالیسی بی.بی.سی. در هم آمیخته است که به آن کاری ندارم.

اما مطابق «توضیح» شما اگر «زمانی جستجو» کرده اید «و به جناب ایرج در تماس» شده اید و او برای شما چنین معلومات داده است که: «اسناد و مدارک یاد شده از طریق» من (م. کوشانی) «به خانواده شادروان بدخشی در کشور بریتانیا نزدیک به یک دهه قبل گویا؛ به عاریت داده شده است»، اشتباهات و بی‌دقتی‌های زیر در روایت بالا درخور یادآوری است:

1 – با اطمینان توانم گفت: «خانواده شادروان بدخشی» [اگر منظور محترمه جمیله جان بدخشی و فرزندان گرامی‌اش باشند که یقیناً چنین است] از سالیان متمادی و هم از «نزدیک به یک دهه قبل» تا اکنون در آلمان زندگی می‌کنند. اگر عضوی از آن خانواده در 5 – 6 ماه اخیر به بریتانیا نقل مکان کرده باشد که بعید می‌دانم، من بیخبرم!

2 – اگر به احتمال بسیار ضعیف، گمان این باشد که «خانواده شادروان بدخشی» و من تصادف همزمان به کشور بریتانیا مسافرت کرده و با هم دیدار داشته ایم و «اسناد و مدارک یاد شده از طریق» من به آن خانواده «عاریت داده شده است»، باز همه خلاف واقعیت می‌باشد و چنین اتفاقی رخ نداده است!

3 – اگر مراد آقای شهباز ایرج یا شما از «اسناد و مدارک یادشده» همان «دست نوشته های او [بدخشی] شامل خاطراتش» باشد بخش کوچکی از واقعیت در آن نهفته است. بدین‌گونه:

- آنچه حدود شاید «ده سال قبل» به ایمیل آدرس جاوید جان بدخشی فرزند زنده‌یاد م.ط. بدخشی از جانب استاد کریمشاه «میر» ارسال شده، متن تایپ‌شده تنها یک دستنوشته بدخشی می‌باشد و بس؛ و آن عاریت نبوده است!

- نزدیک به یک و نیم سال پیش فوتوکاپی آن بخش از دستنوشته «یادداشتها»ی بدخشی به ایمیل آدرس جاوید جان بدخشی از جانب استاد کریمشاه «میر» فرستاده شد که متن تایپی آن قبلاً در دو سایت انترنیتی نشر شده بود. متن تایپ‌شده فوتوکاپی دستنوشته

ارسال شده به جاوید جان بدخشی در مطلبی با عنوان «توضیحات و پاسخ‌های محبوب‌الله کوشانی در باره گذشته س.ا.ز.ا. طی دیدارها با جوانان در کابل» در سال 1395 خورشیدی در سایت‌های «خراسان‌زمین» و «گفتمان» به نشر رسیده بود. گمان می‌رود بخش دیگری از همان دستنوشته که متن تاییبی آن در موضوعی زیر عنوان «پرسشهای کمیسیون برگزاری از 35مین سالگرد شهادت محمد طاهر بدخشی از محبوب‌الله کوشانی ...» در سال 1393 خورشیدی در سایت‌های «خراسان‌زمین» و «گفتمان» منتشر شده بود، نیز همراه با فوتوکاپی دستنوشته بخش پیشین روان شده باشد!

(در ضمن با اطمینان می‌توان گفت اگر شهپاز جان ایرج این بخش‌های «یادداشت‌ها»ی بدخشی را که یکی تخمیناً دو، و دیگری چهار سال قبل از نگارش و نشر مقاله‌اش در باره بدخشی، در آن سایت‌های اینترنتی نشر شده بودند، زحمت کشیده از نظر گذرانیده بود، محتوای مضمونش هم از نگاه ژورنالیستی و هم همانگونه که با نقل سخن‌هایی از متن نوار صوتی بدخشی غنا یافته بود، با روایت از متن «یادداشتها»ی بدخشی بی‌گمان محتوای بسیار غنمندتری پیدا کرده می‌بود!)

«د. ادامه دادید، با رفتن من و همنسلان من که با چگونگی خط بدخشی آشنایی کامل دارند! تشخیص خط او [بدخشی]... برای دوستدارانش کار ساده و آسانی نخواهد بود.

توضیح. یعنی آنچه اگر پیدا شد در اختیار شما و هم نسلان شما قرار گیرد. شما جناب کوشانی باور کنید، اسناد مورد نظر که از آن یاد کردید، اگر باشد همه نزد آنهاست هست که «با چگونگی خط بدخشی آشنایی کامل دارند!» نباید جای دیگری کسی را سرگردان کرد.»

نگاه من:

- آنچه پس از «یعنی» آمده، توجیهات شماست! سخن من چنان معنا ندارد. معنای سخن من کاملاً ساده و روشن است. یعنی در زمینه شناخت خط بدخشی اگر نیازی پیدا شود، می‌توانم کمک کنم. این را بر پایه تجربه گفتم:

جوانی از خویشاوندان بدخشی در مورد صحت و سقم نوار صوتی بدخشی که در یوتیوب بالا شده، و شاید گفته کسی یا کسانی در باره آن نوار، شک وی را برانگیخته بود، از وطن برایم تلفون کرده پرسیده بود: آیا آن صدا از بدخشی‌ست؟! من پاسخ داده بودم: بلی!

می‌بینید! پس نباید زیادی بدگمان بود!

- شما اختیار خود را دارید به آنچه خواسته باشید، «باور کنید». اما من نمی‌توانم چنین حکم بدون دلیل را باور کنم:

«اسناد مورد نظر ... ، همه نزد آنهای هست که «با چگونگی خط بدخشی آشنایی کامل دارند!» و به دنبال بلافصل آن حکم دلسوزانه دیگر:

«نباید جای دیگری کسی را سرگردان کرد.»!

به شما اطمینان می‌دهم که من کسی را بیهوده سرگردان نمی‌کنم! گذشته از آن، «اسناد مورد نظر من» به شمول دستنوشته‌های بدخشی، سندهای مهم دیگری هم استند که هنوز دنبال مهم‌ترین آن‌ها سرگردانم! از باب مثال، برای من دومین طرح مرام «جبهه دموکراتیک توده‌ای ...» از مهم‌ترین اسناد سازمانی است که باید هنوز به جستجوی سرگردان بود! مطمئنم نسخه‌های بهتر و کم‌نقص‌تری از نوشته‌های بدخشی نیز نزد افراد معین موجود است!

اما این واقعیت دردناک هم انکارناپذیر است که «اسناد و مدارک» ارزشناک و پُرشمار، طی حوادث روزگار بدکردار چهار دهه جنگ و ویرانی، به تباهی و نابودی اسفبار دچار شده است!

«اشاره: جدا از موضوع بحث؛ به ادامه پیشنهادات و تاکیدات قبلی خویش تزرع و زاری می‌کنم، تاریخچه حزب آزادگان (محل/سازمان/حزب) را باید نوشت. البته با اندک کمک شما این امر جامه عمل می‌پوشد. با تعدادی آغاز کرده ایم، بدون کمک شما ممکن کمی نازیبیا آید...»

نگاه من:

چرا تضرع و زاری؟ شما که با «تعدادی» آغاز کرده اید! کار بزرگ و ضروری را آغاز کرده اید که انجام آن سرافرازی و روسرخی دارد. باید استقبال کرد و شادباش گفت و آرزوی توفیق کرد! در صورت نیاز، کمک و همکاری در این زمینه مسؤولیت من است.

اگر شما و «تعدادی» که خوشبختانه دست به‌کار شده اید، و امیدوارم کارها تا اکنون پیشرفت خوبی داشته باشد؛ فکر می‌کنید که «بدون کمک» ناچیز من، کارتان «ممکن کمی نازیبیا آید»؛ باور کامل داشته باشید، برای رفع آن «کمی نازیبیا»یی «ممکن»، در این پیرانه‌سری اگر کاری از من ساخته باشد، هرگز دریغ نخواهد شد! البته در حد حال و حوصله!

در پایان نمی‌توانم بدون اشاره به دو نکته بگذرم:

از سخنانی که بوی خوش مهربانی و صفا و وفا دارد، خوشحال و سپاسگزارم. لیک حرف‌های غیرواقعی و تشریفاتی ... آزاردهنده و اندوه زاست!

استوار و کامگار و پایدار باشید!

بیا تا جهان را به بد نسپریم!

محبوب‌الله کوشانی